



سورة العاديات

مدنی و بعضی مکی خوانده‌اند و دارای ۱۱ آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- | | |
|---|---|
| به نام خدای بخشنده مهربان. | وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا ﴿١﴾ |
| { ۱ } سوگند به دونده‌های شتابان در حالی که به سرعت نفس می‌زنند. | فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا ﴿٢﴾ |
| { ۲ } پس جرقه افروزان با زدن سم‌ها. | فَالْمُعِيرَاتِ صُبْحًا ﴿٣﴾ |
| { ۳ } پس یورش آوران بامدادی. | فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا ﴿٤﴾ |
| { ۴ } پس با آن گردی برانگیزند. | فَوْسَطْنَ بِهِ جَمْعًا ﴿٥﴾ |
| { ۵ } پس بنان در میان گروه درآیند. | إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ﴿٦﴾ |
| { ۶ } همانا آدمی برای پروردگارش بس ناسپاس است. | وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكَ لَشَهِيدٌ ﴿٧﴾ |
| { ۷ } و به راستی او خود بر این گواه است. | وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ﴿٨﴾ |
| { ۸ } و همانا او برای دوستی خیر بس سخت است. | أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ رَافِعٌ إِلَىٰ قُبُورِ كِرْبَانَاتٍ ﴿٩﴾ |
| { ۹ } آیا پس نمی‌داند آنگاه که برانگیخته شود آنچه در قبرها است. | وَحَصَّلَ مَا فِي الصُّدُورِ ﴿١٠﴾ |
| { ۱۰ } و تحقق یابد آنچه در سینه‌ها است؟ | إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ ﴿١١﴾ |
| { ۱۱ } همانا پروردگارشان در این روز به آن‌ها بس آگاه است. | |

شرح لغات:

عادیات، جمع عادیه، از عَدُو: چهار نعل دویدن اسب، از کاری منصرف شدن شخص، آن را واگذاردن، بر چیزی یورش آوردن، از حد خود تجاوز کردن، بر کسی



ستم نمودن.

ضیح: حممه اسب، نفس زدن پی در پی آن هنگام دویدن.

الموریات، جمع موریه، از وُزی: از سنگ یا چوب جرقه جهیدن یا آتش برآمدن.

قدح: بر شخص طعنه زدن، عیبجویی نمودن، مهر بسته‌ای را شکستن، چشم به گودی رفتن، آبگوشت را سرکشیدن، چوب یا سنگ را برای جستن آتش به هم زدن.

التَّع: آب جمع شده، محل انباشته شدن آب، غباری که چون آب فراگیرد. بلند کردن صدا «فریاد».

کنود: بس ناسپاس، مانع خیر، بخیل، زمینی که در آن چیزی نروید، کسی که از مصائب می‌نالند و نعمت‌ها را از یاد می‌برد. گویا مبالغه‌ای از کُند است مانند: «کذوب - و دود».

«وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا»: واو به معنای قسم. «ضبحاً»، مصدر به معنای فاعل و حال برای «العادیات» یا مفعول مطلق برای فعل مستفاد از العادیات و یا ضبحاً «يَعْدُونَ - يَضْبِحْنَ»، و مفید تأکید یا نوع است. بیشتر مفسرین، به قرینه قسم که مفید تکریم است و همچنین تعبیر العادیات «چهار نعل دوندگان» و «فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا»، گفته‌اند مقصود اسبان مجاهدین است آنگاه که به سوی دشمن به تاخت و تاز درمی‌آیند. از امیرالمؤمنین عليه السلام روایاتی رسیده که منظور شتران حاج است که از عرفات به مشعر و منی می‌شتابند. [مجمع البیان].

چون ظاهر این آیات اشاره‌ای به واقعه خاصی نیست، آنچه از شأن نزول بیان شده مانند سریه منذر بن عمر و انصاری یا غزوه ذات السلاسل، بیان مورد انطباق است. مرکب هرچه، و شأن نزول یا مورد انطباق هر واقعه‌ای بوده، نظر این آیات به



مرکب‌های مردانی است که آن‌ها را به تاخت و شتاب درآورده‌اند، ارزش و بزرگی این مردان برای ایمان به خدا و آن هدف‌هایی است که خواب و راحت از آن‌ها و مرکب‌هاشان ربوده و از هر جاذبه و علاقهٔ مخالفی آن‌ها را برکنده است.

همین ایمان محرک و انگیزنده است که مرکب‌های آن‌ها را نزد خداوند متعال گرمی کرده تا آنجا که حمحمهٔ نفسها و جرقهٔ سم پاهای آن‌ها در شب تاریک مورد نظر و جزء اخبار ثبت شدهٔ زمین «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» و آسمان درآمده و در آیات کریمهٔ قرآن منعکس شده است.

از مضامین و مفاهیم روایاتی که دربارهٔ مرکب‌های موصوف و مورد قسم این آیات رسیده، معلوم می‌شود که در همان اوایل نزول این آیات در تفسیر و تطبیق آن‌ها اختلافات و گفتگوهایی در میان بوده: ابن عباس و به پیروی از او، عطاء و مجاهد و عکرمه و قتاده و ربیع، می‌گفتند مقصود همان اسب‌های مجاهدین است، امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و به پیروی از او، ابن مسعود و سدی، می‌گفتند منظور شتر حاجیان است. ابن عباس در نظر خود اصرار داشته و می‌گفته: این، العاديات، همان اسب‌های مجاهدین است: مگر نمی‌بینید که خداوند می‌گوید: «فَأَثَرُنَ بِهِ نَقَعًا» مگر این اسب‌ها نیستند که با سم‌ها غبار می‌انگیزند! مگر شتر حمحمه می‌نماید و نفس می‌زند! حمحمه نمودن و نفس زدن کار اسب است. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرمود: چنین نیست که تو می‌گویی تو خود می‌دانی که در کارزار بدر که ما بودیم با ما جز یک اسب ابلق مقدار نبود.

از ابی صالح روایت شده که گفت: دربارهٔ این آیه میان من و عکرمه گفتگو درگرفت عکرمه گفت: ابن عباس می‌گوید مقصود، اسب‌های هنگام جهاد است. من گفتم منظور شتران هنگام حج است، و مولای من داناتر از مولای تو است.



مرثد بن ابی مرثد غنوی از سعید بن جبیر و او از ابن عباس بازگو کرده که گفت: من در حجر اسماعیل نشسته بودم، مردی آمد و از من راجع به العادیات پرسید، گفتم مقصود اسب است که در راه خدا یورش می برد، پس از آن در تاریکی شب مأوی می گیرد، سپس غذای خود را (مجاهدین) آماده می کنند و آتش خود را می افروزند. (منظورش تفسیر و الموریات... بوده). پس از شنیدن این مطلب، آن مرد از حجره من برگشت و رفت به سوی علی بن ابی طالب علیه السلام که در محل زمزم نشسته بود، و از او راجع به العادیات پرسید. علی علیه السلام گفت: آیا از دیگری هم پرسیده ای! آن شخص گفت: آری از ابن عباس که گفت مقصود اسب است که در راه خدا یورش می آورد. علی علیه السلام گفت او را نزد من بخوان، همین که ابن عباس آمد و بالای سر علی ایستاد، علی روی به وی نمود و گفت: برای مردم به چیزی که نمی دانی نظر می دهی! به خدا نخستین غزوه در اسلام بدر بود که با ما بیش از دو اسب زبیر و مقداد نبود. پس چگونه العادیات اسب باشد، بلکه شتر است که از عرفه به مزدلفه و از مزدلفه به سوی منی می دود. ابن عباس گفت از گفته خود به سوی گفته علی برگشتم.

پس از دقت در مضمون این روایات که در تفسیر مجمع البیان و دیگر تفاسیر آمده، این سؤال پیش می آید: چرا ابن عباس که شاگرد آن حضرت بوده، در این رأی که مخالف با رأی آن حضرت بود این گونه اصرار داشته و نظر آن حضرت چه بوده! اگر با دیده خوشبینی به رأی ابن عباس بنگریم، جواب این است که نظر او محدود به ظاهر تعبیرات این آیات بوده که منطبق با اسب های مجاهدین است. با نظر دیگر چون ابن عباس افتخار حضور در بدر را نداشت و پدرش عباس در جنگ بدر به اکراه یا اختیار در



میان سپاه مشرکین بوده^۱ نمی خواست این سوگندها و تکریمها منصرف و منطبق با مجاهدین پر افتخار بدر شود. اما درک نافذ و نظر وسیع امیرالمؤمنین علیه السلام بیش از دید ابن عباس و مفسرین مانند او بود که به ظواهر تعبیرات آیات چشم می دوزند و اشارات و مقاصد قرآن را که برتر از زمان و مکان و واقعه خاصی است درک نمی نمایند. وگرنه چگونه می توان گفت که آن حضرت به تعبیرات این آیات که منطبق با اسبها بوده توجه نداشته است.

خداوند متعال که در این آیات به اسبهای مجاهدین سوگند یاد کرده و صدای نفس و برق پای آنها را نمایانده، آیا به جنس اسب نظر خاصی داشته یا بیان نمونه‌ای از ممتازترین مرکب برای رساندن مجاهدین به پایگاههای دشمن و میدان تاخت و تاز و کژ و فرّ بوده! این اسبها را ستوده، چون حامل و وسیله رساندن رسالت پیغمبر خدا و حق و عدل و از میان برداشتن مراکز کفر و شرک و فتنه بودند و هر مرکب و وسیله‌ای که در راه خدا برای اجرای فرمان او باشد، شایسته تکریم است، چه اسب تازی باشد یا شتر، چه قاطر سواری باشد یا موتور، چه اسبها و شترهایی که مجاهدینی مانند رزمندگان بدر را به میدان کارزار برسانند، یا لیبیک‌گویان داعی حق چون حاجیان را به آن سرزمینهای پاک و اجتماع الهی. حمحمه نفسها و بریق سم اسبها و غرش شترها و موتورهای آنها در نظر خالق و خلق گرامی و انسانی و روح نواز است.

۱. عباس در جنگ بدر اسیر شد و برای خود و برادرزاده اش عقیل بن ابی طالب فدیة داد و آزاد شد و به مکه برگشت. عبدالله بن عباس سه یا پنج سال پیش از هجرت متولد شده و در جنگ بدر بیش از هشت سال از عمرش نگذشته بود. (مؤلف)



«فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا، فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا»: فاءها برای تفریع و ترتیب، «قدحاً»، حال یا مفعول مطلق، «اغاره»، به شتاب رفتن و یورش آوردن، «صبحاً»، ظرف است. تعبیرات کوتاه و تفریع‌های این دو آیه، تحرک شدید و پیوسته و شبانه روزی یا شبانه این مجاهدین و مراکب آن‌ها را می‌نمایاند: این‌ها پیوسته هشیار و بیدار و در حرکت‌اند و روز را به شب می‌رسانند. در تاریکی شب و زیر شعاع ستارگان و در میان بیابان‌ها، اسبهاشان چنان به تاخت درمی‌آیند که گرم می‌شوند و نفس می‌زنند، سپس از برخورد شدید سم آن‌ها به سنگ‌ها برق‌ها می‌جهد، آنگاه با دمیدن صبح و هماهنگ با یورش شعاع نور بر تاریکی متراکم، بر پایگاه‌ها و مراکز دشمن‌های حق و عدل یورش می‌برند و هنوز آن‌ها از جای نجنبیده و خود را نپاییده‌اند که بر سرشان می‌تازند.

«فالموريات قدحا»، می‌شود استعاره یا اشاره‌ی ضمنی بر برافروختن جرقه‌ی جنگ باشد، یعنی آن‌ها پیش از آنکه دشمن از جای بجنبند پیش‌گیری می‌کنند و جرقه‌ی جنگ را برمی‌افروزند.

«فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا. فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا»: آمدن افعال «اثرن - وسطن» پس از اوصاف «العادیات، الموریات، المغیرات» منتهی شدن آن اوصاف را به این کارها و حوادث می‌نمایاند. چون این عطف‌ها و تفریع‌ها به والعادیات است، باید ضمیر «به» به «عدو» مفهوم از العادیات، برگردد و «باء» برای بیان سبب یا پیوستگی باشد. «نقع» در این آیه به معنای غبار فراگیرنده یا فریاد و غوغاست: پس به سبب آن تاخت و تاز، یا پیوسته به آن، غبار یا غوغایی برمی‌انگیزند. سپس با آن یورش ناگهانی خود را به میان گروه دشمن می‌رسانند.

شاید ضمیر «به» در هر دو آیه، راجع به صبحاً و «باء ظرفیه»، یا اول راجع به صبحاً و دوم راجع به اثاره مفهوم از اثرن باشد.



این آیات بیش از ستودن این اسب‌ها و سواران با ایمان و بیداردل و بیدار چشم آن‌ها، نمونه و روش جهاد آن مجاهدین را نشان می‌دهد. آن مجاهدین، با آن ایمان محکم و انگیزنده، در جنگ‌ها چنین روشی (تاکتیکی) داشتند و با همین روش برق‌آسایی، دشمنان را از سر راه خدا برداشتند و دعوت اسلام را با سرعت پیش بردند. آن‌ها با رهبری و دیدبانی و فرماندهی شخص رسول اکرم ﷺ همواره مراقب کمترین حرکت دشمنان خدا در اطراف و داخل و خارج سرزمین حجاز بودند تا همین‌که قبیله‌ای و یا سپاهیان دولتی در یک نقطه دور یا نزدیک، جمعی فراهم می‌کردند و خود را برای حمله به مسلمانان آماده می‌نمودند، مجاهدین هشیار و سبکبار چون باز شکاری بر سر آن‌ها فرود می‌آمدند و با اولین ضربه صفوفشان را می‌شکافتند و اراده‌شان را می‌شکستند. زیرا فرمانده آن‌ها پیش از اشخاص، ایمان وصف جهادشان پیوسته به صف نماز، و فرمان نمازشان همان فرمان جنگ بود. این پارسایان شب و شیران روز، همین‌که سپیده می‌دمید، به صف نماز می‌ایستادند و پس از آن با روحی نورانی و متکی به خدا به سوی دشمن به حرکت درمی‌آمدند و تا سپاهیان دشمن برمی‌خاستند و فرماندهان و سپهسالاران روم و ایران صفوف سربازان و لباس‌ها و نشان‌های خود را می‌آراستند، بر صفوف خواب‌آلودشان حمله‌ور می‌شدند. این‌ها برخلاف آن‌ها، علاقه‌ای جز به حق و پیشرفت آن، و نگرانی‌ای جز شکست آنان نداشتند. از این جهات، مجاهدین اسلام در انتظار توافق اوضاع و شرایط نمی‌ماندند، بلکه با همان انگیزه‌های خدایی و ایمانی در راه مشخص خود پیش می‌رفتند و اوضاع و شرایط را در مسیر اراده خود پیش می‌بردند.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكَ لَشَهِيدٌ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» : این



آیات، معطوف به یکدیگر و جواب‌های قسم و العادیات است. مقصود از «الانسان»، نوع است نه افراد خاص. «لربه»، دلالت بر اختصاص حکم دارد. از معانی مختلفی که برای لغت الکنود، آورده‌اند معلوم می‌شود که یک معنای متعارف و مشهوری نداشته. معانی آن را ناسپاس، ناشکیب، غافل، بخیل، حق‌نشناس، سرکش، کم‌خیر گفته‌اند و نیز گویند در لغت قبیلۀ «کنده» به معنای ناسپاس و حق‌نشناس نعمت‌های خداوند و به زبان «حضر موت» سرکش است، و نیز گفته‌اند کسی است که در گرفتاری‌ها به یاری کسان خود بر نمی‌خیزد. از این معانی مختلف و آنچه در معنای لغوی کنود ذکر شد و احتمالات دیگری که در معنای آن آورده‌اند، معلوم می‌شود که مفسرین و لغویین نتوانسته‌اند برای این لغت معنای مشترکی بیابند. شاید ریشه اصلی و مشترک آن «کُند» فارسی باشد که مانند بسیاری از لغات دخیل در تصاریف عربی به صیغۀ مبالغه درآمده است: «کسی که در پیشرفت و اقدام در کار و مسئولیت بسیار کند است» و معانی دیگری که برای این لغت آورده‌اند یا از لوازم این معنا و یا مطابق با آن است: زیرا کسی که در انجام وظیفه و کار خیر کند است، ناسپاس و سربیش از وظیفه و کم‌خیر و متصف به دیگر صفاتی که ذکر شده، می‌باشد. این کلام که در حدیث و خطبۀ ۳۲ نهج البلاغه آمده: «أَصْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عَنُودٍ وَ زَمَنٍ كَنُودٍ» و اوصافی که امیرالمؤمنین علیه السلام برای چنین روزگاری ذکر کرده، منطبق با همین معانی می‌باشد، یعنی روزگاری که خیر و حق در آن پیشرفت ندارد و شرور و ظلم بر آن چیره شده است.

سوگندها و شواهدی که در این آیات ذکر شده و اسبانی که از مردان مجاهد و برانگیخته شده‌ای برای پیشبرد حق و خیر نشان داده شده، با آن صورت‌های مشهود و مقایسه، این واقعیت نفسانی اثبات می‌شود که انسان به طبیعت خود هرچه هم خود را و الامقام و پیشرفته بداند در انجام وظیفۀ انسانی کوتاه و کند است، زیرا



انسان با داشتن آن همه انگیزه‌های بلند و استعداد‌های معنوی و ربوبی «لربه»، چون به خودی خود مجذوب زندگی گذرای دنیا و شهوات آن است، چنان‌که باید نمی‌تواند از لفافه‌های خودخواهی و بندهای شهوات خود بیرون آید و در جهت خیر و حق پیش رود و اگر هم به حرکت درآید و قدمی با شتاب پیش رود، باز سست و کند می‌شود یا به عقب برمی‌گردد، مگر آنکه حیات و هدف‌های انسانی برایش مشخص شود و یکسره به آن ایمان آورد. آنگاه است که وجدان حق پرستی و خیر در وجودش برانگیخته می‌شود و همه نیروها و استعداد‌های درونیش به حرکت و فعلیت درمی‌آید، و از میان بندها و پیچیدگی‌های درونی خود بیرون می‌جهد و هر وسیله‌ای را در مسیر خود به جنبش و نشاط درمی‌آورد: «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحاً... إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ».

با مشاهده این نمونه‌های پیشرو و این قوا و استعداد‌های انگیزنده و تعالی جو، انسان خود گواه کندروی و کوتاه آمدن خود است: «وَأِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكَ لَشَهِيدٌ». بنابراین ضمیرانه راجع به انسان و ذلک، اشاره به کنود است و رجوع ضمیر به ربه، مخالف با ظاهر و سیاق آیات می‌باشد. چنان‌که ضمیر «وَأِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ»، راجع به همان «الانسان» است. «الخیر» که متضمن معنای تفضیلی است، ظهور در جنس خیر دارد. مفسرینی که آن را به معنای مال گرفته‌اند، گویا نظر این آیه را مانند آیه «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» نکوهش انسان فهمیده‌اند. با آنکه این آیه مبین انگیزه شدید و کشش انسان برای رسیدن به هر خیر و مطلوب‌های گزیده و برتر است، و به مال هم که خیر گفته می‌شود از جهت گزیدگی و وسیله بودن برای قدرت و عزت می‌باشد. و در آیه وصیت: ﴿إِنْ تَرَكَ خَيْرًا﴾ (البقره ۱۸۰/۲) هم به قرینه حکم و تنوین «خیراً»، نظر به نوع خاصی از مال است.

واو «وانه» در هر دو آیه یا یکی از آن‌ها، شاید که حالیه باشد: و حال آنکه انسان



خود بر این کندروی (کند اندیشی) و ناسپاسی گواه است و خود در محبت به خیر شدید است.

پس از آن سوگندها که انگیزش شدید انسان‌هایی را در راه خیر و در مظهر اسبان شتابان و سواران می‌نمایاند، این آیات (مانند آیات سوره اقرء، ارایت... صفت و جواذب متقابل و درونی انسان را بیان می‌نماید: از یک سو، محبت خیر و انگیزه آن، چنان در انسان شدید است که هرچه هم منشأ آن عقب رفته باشد، چون با تنبیه یا برخورد مخالفی بیدار شود، به حرکت و جوشش درمی‌آید. خروش‌ها و جنبش‌های انسانی که در پی ایمان به خیر یا بیداری احساس به عزت و شرف، رخ می‌نماید، از همین شدت محبت به خیر سرچشمه می‌گیرد، و اگر مانع و موجبات غفلتی در مسیر این تحرک پیش نیاید هیچ‌گاه سست و متوقف نمی‌شود و پیوسته از خیری و کمالی به خیر برتر و از [خیر] نسبی به سوی خیر و کمال مطلق پیش می‌رود. مال هم از این نظر خیر است که ابزار و وسیله‌ای است برای رسیدن به خیر و کمال. و اگر خود هدف زندگی شد، شرّ و منشأ هر شرّی می‌گردد. از سوی دیگر انسان خود گواه است که در به کار بردن و انگیزش این نیروی محرک، سست و کند می‌باشد و آن را خفته و ساکن می‌دارد: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ، وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكَ لَشَهِيدٌ، وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ».

«أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ رَجُلٌ مِّنَ الْقُبُورِ. وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ، إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ»: أ فلا... استفهام تعجبی و تنبیهی یا انکاری، فاء، تفریع به آیات قبل است. «بعثر» فعل ترکیبی است (رجوع شود به آیه ۴، انفطار) «ما»، به جای «من»، ابهام و نامشخص بودن برانگیخته‌شدگان را می‌رساند. «حصول»، به معانی بروز، ثبوت، بقا و تشخیص است. حُصِّلَ «هیأت تفعیل» دلالت بر کوشش و پی‌درپی آوردن و



مشخص شدن دارد که در اصطلاح فلاسفه و روانشناسان به فعلیت قوه و استعداد، تعبیر می شود. و تعبیر قرآن رساتر و جامع تر است. «صدور»، جمع صدر، گویا منشأ اندیشه‌ها و خواسته‌ها و حالات و عادات است که بر اثر دوام و تکرار، متشخص و فعال می شود و بقا و ثبات (حصول) می یابد: این انسان که برای رب خود کند و در محبت خیر شدید است، پس چرا نمی داند؟! آنگاه که آنچه در قبرهاست برانگیخته شوند و از میان اجرام ماده و غبارها سر برآورند...، ضمیرهای جمع «ریهم - بهم» راجع به «الانسان» از نظر افراد، یا راجع به «ما فی القبور، ما فی الصدور» است، از این نظر که پس از برانگیخته شدن و صورت حصولی یافتن، جمعی مشهود و مؤثر می گردند، مانند: ﴿ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ...﴾ (سجده ۹/۳۲) که ضمیر جمع مخاطب «جعل لکم»، پس از ضمیر مفرد «سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ» آمده و هر دو راجع به انسان در دو طور حیات است. «یومئذ»، ظرف و متعلق به «لخیر» است. یعنی در آن روز پروردگار، آگاهی و علم شهودی و فعلی به احوال و اطوار و جزئیات ما فی القبور و ما فی الصدور دارد. این علم ربوبی فعلی و شهودی، از جهت فعلیت و حصول اشیاء و ناشی از علم مطلق و احاطی و دائمی خداوند است (بحث و دقت بیشتری می باید). شاید، این آیه در مقام تهدید و بیان نتایج و پاداش اعمال باشد. و شاید یومئذ، متعلق و ظرف یعلم باشد که مفهوم استفهام أفلا یعلم است: آیا در آن روز نمی داند که پروردگارش خیر بوده!

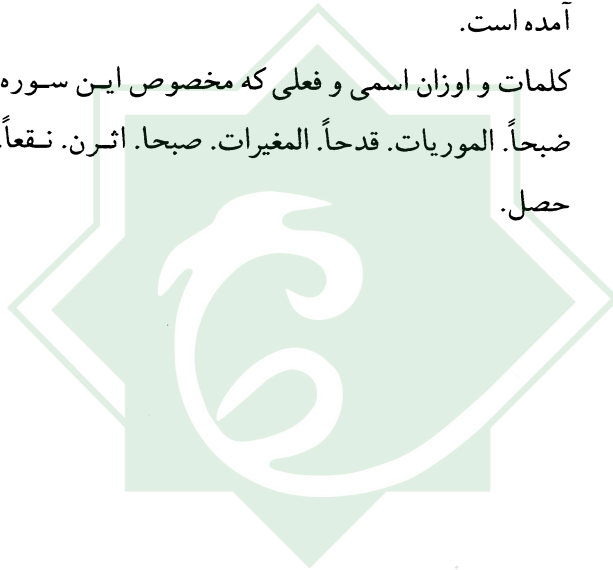
طول آیات این سوره و اوزان و فواصل آن‌ها به تناسب نمایاندن معانی و مقاصد، مختلف آمده: تا آیه ۳ مساوی (۱۱ حرف) ۴ و ۵ اندکی کوتاهتر (۱۰ حرف) طول آیه ۶ و ۷ بیشتر (۱۶ حرف) آیه ۹، به منتهای طول نسبی رسیده و سپس به کوتاهی گراییده است.

تا آیه ۵ با وزن و فواصل شدید و رزمی آمده (از وزن مستفعلات فعلا،



شروع شده و به وزن مستفعل فعلا پایان یافته) آهنگ این آیات، اسب‌های مجاهدین را با قدم‌های تند و جست و خیز و جهش برق، و نفس‌های پی‌درپی می‌نمایاند که در شب هنگام، به سوی میدان جنگ می‌روند و صبحگاه بر سر سپاهیان دشمن می‌تازند و غبار می‌انگیزند و خود را به قلب آن‌ها می‌رسانند. از آیهٔ ۶ اوزان و فواصل (فعلول - فعیل)، به اختلاف آمده است.

کلمات و اوزان اسمی و فعلی که مخصوص این سوره است: العادیات. ضیحاً. الموریات. قدحاً. المغیرات. صبحاً. اثرن. نقعاً. فوسطن. کنود. حصل.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»